

دکتر محمد نبی سلیم

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود

Mohsen1967@gmail.com

از روایت نگاری تا پژوهشگری تاریخ در جهان غرب

چکیده:

تاریخ، این تکاپوی آدمی برای شناخت هویت خویشتن و تفسیر جهان، چگونه نوشته می‌شود؟ آیا تاریخ تکرار ملالت بار روایت پردازی راویان شیرین سخن است یا دانشی و معرفتی برگرفته از روحیه پرسشگری و پویندگی انسان؟ برای درک عمیق از معنا و مفاد تاریخ باید دید که تاریخ را چگونه می‌نویسند. این جستار می‌کوشد تا با نگاهی گذرا به سیر تحول و تطور نگارش تاریخ در اروپا- که ما امروزه آن را کانون مدرنیسم و پیشرفت می‌دانیم- دگرگونی‌های حادث شده در بستر زمانی دیرپا را، به معرض دید درآورد؛ تا بدرستی مشخص گردد که چگونه تاریخ نگاری از روایت پردازی و شرح حال نویسی به تحلیل مسائل تمدنی و اجتماعی تبدیل شد و از نگرشی دیکتاتور مآبانه به دیدگاهی دموکراتیک متمایل گردید. مقاله در چند پاره تنظیم شده و به مهم‌ترین ادوار تاریخ‌نویسی در قاره اروپا و جهان غرب- از سده‌های آغازین تاریخ‌نگاری در عهد یونان باستان تا مکاتب نوین سده ۲۰ میلادی- و نظریات و کوشندگان هر یک از این مقاطع می‌پردازد. امید است آشنائی با روند تحولات مذکور و مقایسه آن با سیر تاریخ‌نگاری در شرق و بویژه ایران، بتواند به روشن شدن پاره‌ای از کاستی‌های موجود در قلمروی تحقیقات تاریخی ایران معاصر کمک نماید.

کلید واژه‌ها:

تاریخ‌نگاری، اروپا، تالیفات تاریخی، دانش تاریخ، مکاتب تاریخ‌نویسی.

تاریخ‌نگاری اروپای باستان:

آن چه باعث شد تا در مهد تمدن غرب یعنی یونان، تاریخ‌نگاری متولد و بالنده گردد، ناشی از پردازش اساطیر زیبای یونان بود. گر چه به واسطه اکتشافات باستان‌شناسی آثاری از تمدن‌های کرت و میسن (Crete-Messenia) در هزاره دوم ق.م به دست آمده، ولی از بطن این تمدن‌ها فقط روایات و حماسه‌هایی بیرون آمده است که چندان جنبه عینی و تاریخی ندارند. اما به هر جهت، ذوق علمی و ادبی آن مردمان باعث شد تا مفاهیمی نو و روایاتی جذاب و پر معنا در یونان به وجود آید. در نتیجه تا پیش از ظهور دانش تاریخی، یونانی‌ها مضامین اساطیری را بسیار معتبر و مستند می‌پنداشتند، به ویژه که خط هم نداشتند. از طرفی در یونان تا قبل از ۴۴۵ ق.م «هیچ جدول تاریخی وقایع.. نوشته نشده بود»^۱ تا این که تفکر تاریخی در رابطه با جنبش سوفسطائی پدیدار گشت. سرایش داستان‌ها و اشعار حماسی درباره سلسله مراتب خدایان اساطیری توسط هومر (قرن ۹) در «ایلید» و «اودیسه» و هزیود (Homer- Iliade- Odysse- Hesiod) در کتاب «نسب‌نامه خدایان» نه تنها بر فرهنگ و تمدن یونان و میراث خور آن روم تأثیر گذاشت، بلکه تا زمان حاضر نیز بر ادبیات و فرهنگ اروپا اثری ژرف باقی گذاشته است. این داستان‌های اساطیری گر چه با تخیلات و باورهای عامیانه در هم سررشته شده‌اند؛ ولی دربردارنده حقیقتی تاریخی و یا اخلاقی نیز هستند، به طوری که اگر دقیقاً بررسی شوند، نمودهایی عینی از رویدادهای کهن یا بینش و اعتقادات یونانیان باستان را منعکس می‌کنند. مسئله‌ای که در سالیان اخیر، پژوهشگران را به تفسیر اسطوره‌ها و انطباق آنها با جریان پیشرفت تمدن بشر وادار نموده است.

نکته جالب آن است که گر چه منظومه‌های شاعر حماسه سرای یونانی هومر آن چنان سرشار از حوادث افسانه‌ای‌اند که دانش پژوهان تصور می‌کردند همه وقایع مندرج در آنها زاده تخیل است؛ ولی حفاری‌های باستان‌شناسی در قرن ۱۹ م، در آسیای صغیر نشان داد که همه شواهد حکایت از وجود شهری بنام تروی دارد. نیز در این منظومه‌ها آداب و رسوم، مشاغل، بناهای مسکونی، ابزارهای کار و سلاح‌های تمدن آخایا (۱۳۰۰ تا ۱۱۰۰ ق.

م) و یونان باستان توصیف شده‌اند. لذا برخی یافته‌ها از حفاریات تمدن‌های کرت و میسن، توصیفات به ظاهر شاعرانه ولی راستین هومر را تأیید کرده‌اند. در نتیجه اهمیت این منظومه‌ها برای مطالعه تاریخ و تمدن اژه‌ائی و یونانی در طی قرون ۱۱ تا ۹ ق.م است که این دوران را دوره هومر می‌نامند. تئوری تاریخ هومر، مشابه تئوری تاریخ عهد عتیق، روند تاریخ و حوادث آن را بیان مستقیم خواسته‌ها و امیال خداوندانی می‌داند که شبیه انسان هستند. هومر در این جا تاریخ را فراانسانی و خدایی تفسیر می‌کند. چنین تئوری و تفسیری از تاریخ و روند حوادث آن، با ایده خدای یگانه و مطلق و قدرت فوق انسانی‌اش در ادیان یهود و مسیحیت ناسازگار بود.^۲

پس از دوره هومر بود که با تأکید بر بکارگیری روایت یا Logo در اساطیر و ادبیات یونان، لوگوگراف‌ها یا نثرنویسان و در واقع اولین دسته از مورخان یونان دست بکار گردآوری و ثبت اساطیر شدند و آنها را از صورت شفاهی به شکل کتبی و ماندگار درآوردند. قدیمی‌ترین نگاهشده‌های تاریخی در ایونی توسط: کادموس، گزانتوس و پرکیدس (Cademos- Xantos -Phrekides) در سده ۶ ق.م نگاهشده شد. اینان نخستین طبقه از لوگوگراف‌ها بودند که به زبان ساده، اساطیر پراکنده اقوام خیال‌پرداز هلنی را نظم بخشیدند و با بهره‌گیری از شیوه نسب‌نامه‌ائی، تاریخ عمومی را نگاهشده. بعدها، همین منظومه‌های ادبی اولیه را تاریخ نگاران و شاعران قرون ۶ و ۵ ق.م می‌خواندند و از آنها تقلید می‌کردند. بعلاوه، کوشش فیلسوفانی چون: فرکودس، آناکسیماندر و هراکلیتوس (-Phercodes Anaximander-Heraclitus) برای نگارش اصول فلسفه به زبان ساده و استفاده از نثر به جای کلام منظوم، باعث رشد ادبیات منثور و سپس نگارش کتاب‌های متعدد علمی، فلسفی و ادبی در حوضه ادبیات نثر شد. سپس همزمان با توسعه ارتباطات تجاری و مذهبی بین نواحی مختلف آسیای غربی و مسافرت‌های هکاتئوس ملطی نویسنده «گرداگرد زمین» و ملقب به پدر جغرافیا و دریانوردانی نظیر: کولانیس کاشف تنگه جبل الطارق و اسکیللاس کارواندائی فرستاده داریوش هخامنشی به رود سند، برای شناخت منطقه و نیز رشد فن کتابت در پی ایجاد الفباء و در نتیجه وحدت دولت شهرهای یونان، کوشش برای انتقال

مواریث فرهنگی به دیگر ملل صورت گرفت و بر وسعت تحقیقات تاریخی افزود. نخستین تلاشگران تاریخ‌نویسی اکوسیلاکس آرگوئی مولف «نسب‌نامه» و خناتئوس (-Hecateus Colaeus-Scylas-Echocilas-Xenateus) لودیهای صاحب کتاب «لودیکا» بودند که اساطیر را مدون کردند و بدین طریق اسطوره و تاریخ تلفیق یافت تا هم اتصال به گذشته برقرار شود و هم ارتباط بین حماسه و دین برای مقدس جلوه دادن تاریخ پدید آید. این جریان اندک اندک رو به توسعه نهاد و باعث شد تا مورخین کوچک و گمنامی برآیند. مانند: ائوگیون خارائی، دیونوسیوس ملطی، ائودموس پاروسی (-Eogion-Dionysius Eudomus) که آنها را می‌توان «بطور کلی در زمره وقایع نگاران بشمار آورد»^۲. ظاهراً این افراد بودند که نخستین بار واژه «هیستوریا» را مشتمل بر علوم و فلسفه و تاریخ نگاری دانستند. کلمه‌ای با گویش ایونی که در اصل مفهومی ضد دینی داشت و به تفسیر عقلانی از داستان‌های مقدس اساطیری اطلاق می‌شد!

در این زمان بود که هرودت (۴۲۵ تا ۴۸۵ ق. م) از بزرگ‌ترین تاریخ‌نگاران جهان باستان و مشهور به پدر تاریخ پا به عرصه تاریخ‌نویسی گذاشت. کتاب تاریخ هرودت به عنوان نخستین کتاب تاریخ جهان^۳ با داستان گُرزوس پادشاه لیدی و لشکرکشی کوروش به آنجا آغاز شده و سپس به تاریخ امپراتوری ایران می‌پردازد و با شرح جنگ‌های پلاته و میکال به پایان می‌رسد. کتاب در ۹ جلد به نام هر یک از الهه‌گان هنرهای زیبا نام‌گذاری شده است. درباره اثر مشهور این تاریخ‌نگار مطالب بسیاری نوشته شده است. در اینجا فقط باید اشاره کرد که از یکسو، تاریخ هرودت به دلیل در برداشتن اطلاعات سودمند از پیشینه ملت‌های باستانی، هنوز هم مورد استناد تاریخ‌شناسان است. و از سوی دیگر به دلیل عدم رعایت تسلسل وقایع و اشخاص از حیث تقدم و تاخر تاریخی و نیز پراکنده‌گویی و افسانه پردازی از اعتبار لازم برخوردار نیست. به علاوه، بخاطر حمایت یک جانبه و غیرمنصفانه او از یونانی‌ها و محکوم کردن مخالفین آنها با عنوان بربرها از اخلاق علمی تهی است.

دومین مورخ بلند آوازه یونان توسیدید است که اثرش «تاریخ جنگ‌های پلوپونزوس» می‌کوشد تاریخ را با سیر ادواری تمدن بشر و فراز و نشیب‌های آن مورد

بررسی قرار داده و برای نخستین بار فلسفه جدیدی از تاریخ ارائه دهد. چنانکه خود می‌نویسد: «من در باره رویدادهای روزگاران گذشته به ساده‌ترین و روشن‌ترین قرائن اتکاء کردم و به نتایجی دست یافتم که پذیرفتنشان دور از عقل نیست.» و می‌افزاید: من فقط به روایت‌ها اعتماد نکردم، بلکه از گواهان پرسش نمودم و از سخن‌پردازی نیز خودداری داشتم.^۵ تأثیر دیدگاه فلسفی و انتقادی به حوادث و استفاده از اسناد و مدارک بعدها و به شکل بارزتری در آخرین مورخ بزرگ یونانی در دوره انتقال فرهنگ از یونان به روم جلوه کرد. پولیب مورخ و سیاستمداری که تاریخ را با بررسی علل طبیعی و غیرطبیعی مورد سنجش قرار داد و بر آن شد تا حوادث و ارتباطشان با یکدیگر را تحلیل کند. پولیب در نگاه به سیر ادوار زمانه با کمک اسناد و شواهد متعدد، تاریخ علمی یا پراگماتیک را مورد تأکید قرار داده و بر قابل استفاده بودن و کاربری تاریخ در زندگی پافشاری نمود. فلذا پولیب زمینه ساز تفکری بود که بعداً مورخین روم آنرا به شکل گسترده‌تری اخذ نمودند و تاریخ را به ابزار راهبردی توجیه حاکمیت‌های سیاسی تبدیل کردند.

گر چه از آخرین تاریخ‌پردازان یونانی می‌توان به: تیمائوس نویسنده «تاریخ سیسیل» و «تاریخ پورهوس»، تئودور سیسیلی، کالیستنس، دکسی پوس پلمون جغرافیدان رومی و استنساخ کننده کتیبه‌ها، آگاتارخیدس (-Timaeus-Teodorus Cisilius-Calistenes Polemon-Agatarchides) نویسنده «تاریخ و جغرافی اروپا» و ... اشاره کرد؛ اما در حقیقت آثار آنها جز یک سری کتب تاریخی با مضامین ادیبانه و اخلاق‌گرایانه و کم ارزش چیزی بیش نیست. زیرا اکثر این مورخان از مکتب ایسوکرات خطیب یونانی تأثیر گرفته بودند و با سبکی بلیغ اما غیرمؤتکلف وقایع را می‌نگاشتند. آنها بر اخلاقیات در تاریخ تأکید داشتند و تاریخ را یک علم به شمار نمی‌آوردند. تنها حقائق را گرد می‌آوردند، بدون آنکه در خصوص رویدادها تحقیق و نقدی انجام دهند. از طرف دیگر، از این زمان (دوره برآمدن امپراطوری روم) به بعد، مورخان یونانی به مسائل تاریخ جهان می‌پرداختند که این جریان، نشانه‌ای از تبدیل دیدگاه‌های منطقه‌ای و بومی ایشان به نگرش‌های فرامنطقه‌ای و جهانی می‌باشد.

در جریان شکل‌گیری و توسعه امپراطوری روم، همچون سایر زمینه‌ها، جریان تاریخ‌نویسی هم از یونان به روم منتقل شد و با خصلت‌های فرهنگی جامعه رومی در هم آمیخت. تاریخ‌نگاری یونانی در روم به دلیل رشد اخلاقیات و سخن‌پردازی، باعث نگارش کتاب‌هایی شد که از سوئی دارای نثر فصیح و سبکی بلیغ و مضامین اخلاقی بودند و از سوی دیگر به خاطر کم توجهی به اسناد و نقد تاریخی، تنها عظمت طلبی رومی‌ها را در تاریخ تصویر می‌کردند. این امر زمینه را برای تدوین کتاب‌های تاریخی در قرون اولیه میلادی که علیرغم فصاحت، جانبدارانه و میهن پرستانه بودند، مهیا ساخت. بسیاری از این متون در کتابخانه‌ها و بایگان‌های روم نگاهداری شد تا زمانی که در دوره رنسانس، اومانئیستها موفق به کشف و بازخوانی آنها شدند. در حقیقت، غرور ملی و ترسیم افتخارات امپراطوری باعث می‌شد تا کسانی چون: لیوی، ژوستن، سوئونیوس و... در این مبحث آثاری مداهنه جویانه تألیف کنند. در حالی که مورخینی مانند: سالوست، پلوتارک و... می‌کوشیدند آلوده سیاست زدگی تاریخ نشوند. اصولاً در ارزیابی تاریخ‌نویسی یونان و روم باید گفت که روح این تاریخ‌نگاری آلوده به نژادپرستی و برتری طلبی بود که این امر خود ناشی از عوامل خاصی بود: ترس غربی‌ها از شرقی‌ها در کنار نفرت از آسیائی‌ها و نظام مستبده شرقی. به باور یک مورخ فرانسوی یونانیان از همان آغاز نسبت به آسیائی‌ها نفرت داشته‌اند و لذا در طی سده‌های طولانی، مورخین اروپائی با تأثیرپذیری از این نفرت و نگرش، نبردهای ایران و یونان را مبدا اصلی تاریخ می‌دانستند که در آن پیروزی روح بر ماده، آینده آزادی و جهان را نجات داده بود.^۶ همچنین تنوع و درخشش ظاهری برخی از جلوه‌های فرهنگی و تمدنی در یونان و روم از یک طرف و هراس و تأثیر روحی ناتوانی روم در غلبه بر امپراطوری شرق از طرف دیگر، به صورت یک عقده باعث چنین تفکراتی در نزد اروپائی‌ان باستان شد و احساس برتری جویی کاذبی را به آنان داد تا نژاد و تمدن خود را برتر و درخشان‌تر از دیگر ملل در تواریخ تصویر کنند. این مسئله ذهن مورخان بعدی اروپا و حتی مستشرقان را به حدی تحت تأثیر قرار داد که به بزرگ‌نمایی شخصیت‌ها و تحولات تاریخ اروپا در تاریخ‌نویسی دست زدند. جنبه منفی دیگر، مسئله

سیاسی کردن تاریخ و آلودن صفحات کتاب‌های تاریخ به اغراض سیاسی در یونان و روم است که تاریخ‌نگاری را در خدمت دولت‌ها و نظام‌های سلطه قرار داد و تاریخ را به ابراز توجه نظام‌های غالب درآورد. با این وجود، باید منصفانه اعتراف کرد که اروپائیان باستان ضمن نزدیک کردن تاریخ به حوزه ادبیات و فلسفه، به نقد حوادث تاریخی و تأکید بر استنتاج و استدلال پردازی در تاریخ نیز پرداختند و با بکارگیری فنون ادبی، از ابزار ادبیات و زبان برای خواندنی کردن و تنوع بخشیدن به مباحث تاریخی سود جستند.

تاریخ‌نگاری قرون میانه و جدید: مکتب تاریخ‌نویسی بیزانس دوران گذار از تاریخ‌نگاری یونانی رومی به اروپای معاصر است؛ زیرا میراث فرهنگی یونان به بیزانس منتقل شد و با رشد روابط فرهنگی در غرب و رواداری سیاسی و دینی سده‌های ۴ و ۵ م، موقعیت برای دگرگونی ادبیات تاریخی فراهم شد؛ از این روست که تواریخ عمومی بیزانسی از پاره‌ای جهات آکنده از غرور نژاد رومی، لفاظی ادیبانه و نگرش زمان بودند^۷؛ مثل: «تاریخ سری» پروکوپئوس، «تاریخ امپراطوری روم» و تالیفات مورخانی چون: تئوفانس معترف صاحب کتاب «کرونوگرافی»، یوحنا انطاکی نویسنده «تاریخ جهان»، نیکفوروس مؤلف «تاریخ» و «گاهنامه»، لئوی شماس مؤلف «جنگ برضد راهزنان» و دیگر سالنامه نگاران سده ۱۱.

با یورش اقوام غارتگر هون و گوت و درهم ریختگی صحنه جغرافیای سیاسی اروپا؛ فقدان ادبیات منسجم ملی و کلاسیک مانع تکوین آثار فرهنگی شد که این جریان تا قرون ۶ و ۷ ادامه یافت؛ لذا در این زمان بیشتر نمایشنامه‌های عبادی با مضامین داستان‌های تاریخی برگرفته از کتاب مقدس توسط راهبان کلیسائی پردازش می‌شد و همراه با قرائت انجیل و سرود و دکلمه اجرا می‌شد، نمایشنامه‌هایی که بدان‌ها لیتورژی Liturgy می‌گفتند.^۸ از آنجائی که مهمترین خصائص تاریخ‌نگاری قرون وسطی عبارت بود از: نگاه مشیت‌گرا و دین‌مدارانه به تاریخ، آموزش اخلاقیات با کمک تاریخ، توجه به دو قطب سیاسی حاکم یعنی قیصر و پاپ؛ لذا نگرش مورخان قرون وسطی تاریخ را جریان عظیمی ناشی از منبع فیض الهی می‌دید که همگان را به سوی ملکوت خداوند باز می‌گرداند. در

نتیجه و از آن رو که کلیسا بر تمامی حوضه‌های فرهنگی نفوذ داشت؛ بدین خاطر آثار تاریخی این دوران، عموماً کتابهایی بودند که با نگرشی مذهبی و یکسونگرانه توسط راهبان دیرها نوشته می‌شدند؛ مثل تألیفات: جاسلین، نه نیوس، ژوفرا، مونوماک (-Jaslian-Nenius- Geoffra-Monomacq)، پل شماس و دیگر کشیشانی که آثارشان خشک و بی‌روح بود؛ زیرا علی‌رغم نظم روایی، بیان سلسله حوادث و عدم تحریف، از تحلیل و انصاف عاری بودند و عمدتاً همراه با اغراق و بی‌دقتی.

در دوران اولیه تکامل فرهنگی پیش از رنسانس؛ یعنی در عصر شوالیه‌گری و سده‌های ۱۰ و ۱۱ م، ایجاد حماسه‌های پهلوانی و منظومه‌های تاریخی اقوامی مانند: ساکسون‌ها، نورماندی‌ها، گوت‌ها و ژرمن‌ها باعث گردید تا مجموعه‌های موسوم به ادا Eda (اساطیر تعلیمی موجز) اسکالدی Scaldi (اشعار استعاری مربوط به قهرمانان باستانی) و ساگا saga یا روایات منثور خلق گردد. علاقه به یادکرد قهرمانان، تقدس خانواده و حفظ شجره‌نامه‌های اجدادی در بین ژرمن‌ها از علل خلق حماسه‌های منظوم اروپائی بود. پس افسانه‌های: رولان، ادا، بیوولف، آیوانهو، السید، نیبلونگن، اوشن، والدهرا، مالدین، والدست (-Rolland-Eda-Beovolf-Ivanhoe-El Sid-Niblongen-Ossian- Waldest Valdhera-Maldin) و ... سبب شد شرایط برای تحول تاریخ‌نگاری به شکل مکتوب و ملی مهیا شود. چنین بود که با رواج تدریجی زبان‌های بومی و محلی در اروپا، پویش برای آموزش علوم از طریق تاسیس دارالعلم‌ها و مراکز علمی رو به افزایش نهاد. زیرا ملت‌های تازه مستقل شده اروپائی نیازمند تعیین هویت مستقل و ملی خود بودند، پس با ترجمه آثار مختلف به زبان‌های بومی، به ویژه برگردان آثاری از یونانی و عربی و... به تکاپوی تدوین ادبیات و تاریخ ملی افتادند.

در دوره رنسانس با نقد اسناد تاریخی توسط: لورنتسو والا، جان بتلی و... و نیز تکاپوی اومانسته‌های اروپایی همچون: پودجو براتچولینی، تامس لیناگر، ویلیام گروسین، نیکولو نیکولی و ... در کشف آثار کلاسیک و نسخ خطی یا ترجمه و نقد متون کهن، محققانی چون: اسپون، مورفوکن، وود (-Valla-Bentley-Braccionli-Linacre-Grocyn-

(Nicolli-Spone-Morphocain-Wood) و.. در قلمروی تاریخ تحلیلی و مستند پویشهایی را صورت دادند.^۹ همراه با بازخوانی تواریخ قدیم، تفسیر انسان گرایانه از تاریخ نیز آغاز شد. در ابتدا اومانیتها موجد تاریخ‌پردازی غیردینی و کاستن از نقش عناصر ماوراءالطبیعه در تاریخ بشر شدند. سپس از مستندات و اصول نقد و متدهای علمی در: «تاریخ فلورانس» لئوناردو برونو، «تاریخ ایتالیا» فرانچسکو گوتچاردینی (Petrarch-Bruni-Guiccardini) و.. بهره گرفته شد. در این دوران، آثار مورخان یونان و روم دوباره مطرح گردید. زیرا «در عهد رنسانس تاریخ تنها زمینه مهم فعالیت مترجمان بوده است»^{۱۰} این مسئله، خود اهمیت تأثیر فرهنگ کلاسیک و ضرورت استفاده از تاریخ برای داستان سرائی و رشد ادبیات منظوم را می‌رساند. در نتیجه «در فاصله میان ۱۶۰۰ تا عصر حاضر فرهنگ کلاسیک در فرانسه زندگی و ادبیات را شدیداً و مستقیماً زیر نفوذ خود داشته است، در بریتانیا آفرینش غنی‌ترین آثار ادبی را موجب گردیده و در آلمان محرکی برای پیدایش گروه بیشماری از اهل فضل و ادب بوده است»^{۱۱} سپس با اختراع دستگاه چاپ در سده ۱۵، ترجمه متون کلاسیک اروپای باستان مثل ترجمه آثار: هرودت، توسیدید، پلوتارک، تاسیت و.. مجدداً رواج یافت و با گسترش مضامین جدید تاریخی و حماسی، رمان‌های ادبی با مضمون تاریخی در فرانسه و ایتالیا تحریر گردید، از جمله منظومه‌های تاریخی: جان درایدن، کریستوفر مارلو، ویلیام شکسپیر، فیلیپ سیدنی، فرانسوا فنلون (Dryden-Marlowe-Sydney-Fenlon)، ... که برخی از آن‌ها از نمونه‌های کلاسیک الگو می‌گرفت؛ فی‌المثل: «کتاب پلوتارک اثربخش‌تر از هر نویسنده‌ای در عصر جدید بر شکسپیر تأثیر بخشید»^{۱۲}

سده ۱۷ دوره آغاز عصر خرد و رشد ناسیونالیسم در اروپا بود و تاریخ در خدمت سیاست درآمد، از این رو کتاب‌هایی برای استفاده سیاستمداران تحریر شد؛ مانند «گفتار در باب تاریخ جهانی» ژاک بوسوئه که در آن با فصاحت کلام و همراه با اغلاط متعدد، عرصه تاریخ بشر را به عنوان مظهر مشیت الهی و راهنمای سیاست پردازان تصویر نمود. در بینش تقدیرگرایانه Providantism امثال بوسوئه تاریخ بشر از تاریخ الهی جدا انگاشته می‌شد و خدا محرک موتور تاریخ بود. ولی خوشبختانه در دیگر سو، با کوشش‌هایی برای

شناخت هویت ملت‌ها، ارشاد و راهنمایی مردم و متمایز کردن تاریخ زندگی رجال و دربارها از تاریخ عامه، تحولاتی رخ داد که ضمن پیوند دادن تاریخ با ادبیات کلاسیک و اخلاقیات و سخن‌سنجی‌های کلامی، فرصت رشد کمی و کیفی آثار تاریخی را هم بدست داد.

در سده ۱۸، فرهنگ اروپا شاهد رشد سبک رمانتیسم گردید. اصولاً رمانتیسم زائیده تمدن صنعتی و پیشرفت طبقه متوسط بود. زیرا جامعه در حال پیشرفت این دوره، دیگر نمی‌توانست سنت‌های فئودالیسم و کلاسیسیسم را گردن نهد. از این رو به نویسندگان نیاز داشت که به دلخواه خویشتن و پندارهای آزادانه قلم به دست گیرند و برای گریز از محیط و زمان موجود به سراغ یکی از بهشت‌های موعود، یعنی تاریخ بروند. منظومه‌ها و رمان‌های تاریخی از: شاتوبریان، دووینی، مریمه، دوما (Chateaubriand- De Vigny- Merimet- Dumas) و.. یا آثار ادبی-تاریخی والتر اسکات نظیر: آیوانهو، ویورلی، عتیقه جو، طلسم و.. الهام بخش بسیاری از نویسندگان سده ۱۹ گردید. «سه تفنگدار» الکساندر دوما، «آتالا» شاتو بریان و.. دیگر تاریخ‌سازی‌های سخن پردازانه و مطمئنی که تاریخ را تا حد یک درام و نمایشنامه تنزل می‌داد. در روی دیگر سکه اما، شاهد پدید آمدن تالیفات تحلیل و ارزنده‌ای هستیم. در ادامه سنت عصر روشنگری و دنبال رشد اندیشه سوسیالیزم و خودباوری، کارهای بزرگی نظیر: انتشار دائره المعارف بزرگ فرانسه و نگارش فرهنگنامه‌های تاریخی یا کتاب‌های فلسفه تاریخ توسط: بودن، اولباخ، ویکو و..^{۱۳}، تالیفات اقتصاددانان و جامعه شناسانی نظیر: آدام اسمیت، توماس هابز، جان لاک (Bodin- Holbach-Vico-Smith-Hobbes-Lock) و.. به تبیین زیرساخت‌های تاریخ و تمدن جهان کمک زیادی نمود و ادبیات تاریخی غرب را غنی و پربار ساخت. در حقیقت، پویایی تاریخ قرون جدید غرب، موجب شده بود تا نظریه‌پردازان اقتصاد، علوم اجتماعی و سیاست، هر سه گروه به دنبال عوامل تغییرات بگردند و در مسیر بررسی‌های علمی خویش تاریخ را سرچشمه اصلی پایه‌های دانش‌های خود انگارند.

هم در این زمان، گسترش افق دید اروپائی‌ها در نتیجه عصر اکتشافات و استعمارگری، به دست مورخانی مانند: نیبور، شلوسر، وینکلمن و ... نقد را به حوضه تاریخ وارد کرد و از تأثیر کارهای ایشان، مورخان حرفه‌ای چون: لئوپلد رانکه و تئودور مومسن (Niebohre-Schlosser-Wincklemann- Ranke-Mommsen) و.. پا به عرصه وجود گذاشتند که روش آنان را متدیسم Methodism گویند. سبکی مبتنی بر پایه روش‌مندی بی‌طرفانه، دیدگاه تکنیکی، بیان خشک علمی و تکیه کامل بر اسناد و مآخذ. باور راسخ رانکه به نگارش دقیق و عینی وقایع، بدون پیشداوری، جانبداری و انگیزش اخلاقی سبب شده بود تا او در تألیفاتش از هر گونه تأثیرپذیری تفکر فلسفی بدور ماند. نیز، تأکید وی بر اولویت استفاده از اسناد و مدارک و توجه مفرط به تاریخ سیاسی، متد او را خشک و ناکارآمد ساخته بود. مع هذا گرچه رانکه «محترم‌ترین مورخ در غرب به شمار می‌رفت و.. در زمان.. و پیروان او.. تاریخ سیاسی مجدداً موقعیت غالب گذشته خود را بدست آورد»^۴ ولی مکتب متدیسم نتوانست با حال و هوای جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی قرن ۱۹ سازگار بماند. در نتیجه، مورخان جامعه‌گرائی مثل: دوتوکویل، میشله و اندیشمندانی نظیر: آدام اسمیت، گوستاو اشمولر، کارل مارکس و کارل لامپرشت با انتقاد از افراط در تاریخ سیاسی و تأکید بر جنبه روانشناختی علم تاریخ، زمینه ظهور جنبش انقلابی مکتب آنال را فراهم سازند.

خوشبختانه در این ایام، فرهنگ اروپا تمایل بیشتری به بهره‌برداری از شاخه‌های علوم پیدا کرده بود و گرایش‌های مختلف فلسفی و علمی می‌کوشیدند تا روش‌های تجربی و انتقادی را در علوم انسانی پیاده کنند. از طرفی، توسعه علوم سیاسی و انعکاس مسائل سیاسی در حوضه فعالیت‌های علمی و فرهنگی، باعث شده بود تا تاریخ به عنوان یک علم جدا شده از مجموعه علوم دیگر مطرح شود و مورد بررسی جداگانه و عمیق‌تری قرار گیرد. تأکید بر کارکرد جوامع بجای بررسی کارنامه افراد، پرداختن به ژرفای مسائل و ابعاد تاریخ، زدودن تأثیرات فلسفه، زمان و تفکر مورخ از متون و منابع و.. سرآغاز انقلابی در تاریخ‌نویسی بود. تحت همین شرایط بود که تاریخ‌نقادانه، غیرسیاسی و آکادمیک در

اروپا مرسوم شد. نسل جدیدی از پویندگان تاریخ همچون: جان آکتون، جان گرین، فردریخ راتزل، جیمز فرود، رابرت کالینگ وود، گوردون چایلد، ادوارد کار، آرنولد توین بی، ریچارد تاونی، چارلز برد (Acton-Green-Ratzel-Callingwood-Child-Carr) و... با فعالیت در عرصه بررسی و تحلیل تاریخ. به انتشار مجلات تاریخی، توجه به تفسیر اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی از تاریخ، ربط دادن عوامل جغرافیا، تبار، تولید، اخلاق، سیاست و... به جریانات تاریخی و گسترش حوضه مطالعات تاریخی و شرق‌شناسی در اروپا و آمریکا، مساعدت رساندند.

در این دوره، حتی دیدگاه اثبات‌گرا یا پوزیتیویسم که با ایمان به توانایی عقل بشر برای درک هستی، برای تفهیم نظم طبیعی و منطقی پدیده‌ها، بر کشف قوانین ثابت علمی و عام در تاریخ با کمک داده‌ها و کسب حقیقت از راه آزمایش و تجربه اصرار می‌ورزید، مورد چالش مورخین قرار گرفت، زیرا پوزیتیویست‌ها می‌گفتند که امکان تفسیر تاریخ وجود ندارد و مورخ فقط کاشفی است بی‌طرف که برای استفاده کاربردی از اسناد به عنوان ابزار عینی تلاش می‌کند. مثلاً کُنت رسالت تاریخ‌نگاری را نشان دادن نظم طبیعی و تداوم آن در طول زمان می‌پنداشت و این تفسیر باعث محدودیت تاریخ‌نگاری می‌شد. بعلاوه پوزیتیویست‌ها به بسنده بودن حقائق اسناد و کشف واقعیات و نه بازسازی تاریخ معتقد بودند و تاریخ را پیرامون شخصیت‌های سیاسی پیگیری می‌کردند.^{۱۵}

مکتب آنال: پس از آن که از اواخر سده ۱۹، نقد و بحث راجع به متد تحقیق تاریخی با استفاده از علوم کمکی، همزمان با تجزیه علوم و ایجاد تخصص‌های علمی، موجب گردید تا تاریخ به مثابه علمی مستقل و پویا اهمیت یابد؛ مکتب آنال *Annales* در اوایل قرن ۲۰ پا به عرصه وجود گذاشت. این اصطلاح اشاره‌ای بود به نام نشریه «سالنامه‌های تاریخ اقتصادی و اجتماعی» که در سال ۱۹۲۹ به همت دو تاریخدان فرانسوی مارک بلوک و لوسین فور (M. Bloch- I. Febvre) تاسیس شد. اعضاء هیئت تحریریه مجله مرکب از: چهار مورخ، یک جامعه‌شناس، یک متخصص علوم سیاسی، یک جغرافیدان و یک اقتصاددان؛ چهار ایراد اساسی بر مکتب رسمی تاریخ‌نگاری اروپا وارد

کردند: این که آن روش فقط اسناد کتبی و شواهد مستقیم را در نظر می‌گیرد- بر رویدادهای مقطع خاصی از زمان تکیه دارد- وقایع غیرسیاسی را به چیزی نمی‌گیرد- محافظه کارانه و بدون جرات در نتیجه‌گیری، اقدام به بررسی تاریخ می‌کند.^{۱۶} هدف مجله از آغاز آن بود که میان تمامی تاریخ‌دانان رابطه‌ای نظری و روش شناختی بوجود آورد و علاوه بر آن، تا حد ممکن مرزهای میان رشته‌هایی همچون: تاریخ، جغرافیا، اقتصاد و جامعه‌شناسی را از میان بردارد و به زایش یک تاریخ‌شناسی نوین یاری رساند.

اساساً، بنیادگذاران آنال باور داشتند که تاریخ‌نگاری پوزیتیویستی، تاریخ‌نگاری را دچار محدودیت می‌کند و به دلیل آن که از برگرفتن نظریه پرهیز می‌کند، در میانه‌سندها و مدارک تاریخی، و به اصطلاح خود آنها داده‌های تاریخی، کورکورانه گام برمی‌دارد و نمی‌تواند راهی به سوی حقیقت پیدا کند. پس، باور یافتند که رویدادنگاری به شیوه پوزیتیویستی مانع از آزادی اندیشه تاریخ‌نگار و آفرینش‌گری و انتقادی بودن تاریخ‌نگاری می‌گردد. آنها معتقد بودند جدایی دانش تاریخ از دیگر رشته‌ها و شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی، به هیچ‌رو، به سود تاریخ‌نگاری نیست.^{۱۷} مگر نه این است که تاریخ، تاریخ آدمی و دانشی درباره اوست و هر گونه شناختی از آدمی که در جای دیگر به دست آید، می‌تواند تصویر تاریخ بشری را کامل‌تر و شفاف‌تر سازد؟ با چنین مقدماتی، طرفداران انجمن آنال با طرد تاریخ سیاسی و اثبات‌گرا و مقاومت در برابر تجزیه تاریخ، ضمن پذیرش روش نقد منابع، بر تقدم فکر خلاق در تاریخ‌نویسی تأکید نمودند. زیرا معتقد بودند که تاریخ علم انسان‌ها در سیر زمان است که با همکاری علوم انسانی و دانش‌های اجتماعی به بازسازی محیط انسانی در محدوده زمان می‌پردازد. آنها گفتند در یک پژوهش تاریخی، باید کلیه منابع نوشتاری و غیرنوشتاری مطالعه شود، از سیر تحول و تطور تاریخ بحث شود، استنتاج فلسفی علمی از تاریخ صورت گیرد و کمتر به مسائل تاریخ سیاسی پرداخته شود. مورخ باید با علوم اجتماعی آشنا شود و به جای پرداختن به روایات و تاریخ‌پردازی به تحلیل ساخت‌های اجتماعی و پیوند جنبه‌های حیات بشری بپردازد. سپس ضمن انتشار دوره‌های مجله آنال، اشخاصی را در حوضه‌های: جغرافیای تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخی و سایر

رشته‌های مرتبط با تاریخ به پژوهش واداشتند. لذا فرناند برودل در جغرافیای تاریخی، ژرژ گوروچ و لئو اشتراوس در جامعه‌شناسی، یوهان هونیزینگا (F. Braudel- G. Gurvisch- Leo Strauss- J. Huizinga) در تاریخ فرهنگ و.. به خلق آثار بدیع پرداختند.

سرانجام در ۱۹۷۰ آنال چنان توسعه یافت که مورخان کوشائی مانند: لوگف، ویلار، راوی، شارتی، ژاک برگ (Logoff-Ravi- Chartiet- J. Berg) و.. در حوضه‌های علوم انسانی نظیر: جمعیت‌شناسی، تاریخ اقتصاد، تمدن، تاریخ روحيات، تاریخ جامعه و سایر جنبه‌ها کار نمودند و شیوه‌های کريتیک و آنالتيک را در تاريخ‌نویسی کاملاً رایج ساختند. آثاری نظیر: «حيات و سرمایه‌داری مادی» فرنان برودل، «تمدن غرب در قرون وسطی» ژاک لوگف، «تمدن اروپای کلاسیک» ژاک شونو، «زمین و تحول انسان» فور، «رعایای منطقه لانگ دوک» لاروا لادوری، «کارناوال» مونتایلو، «در باب مورخان» جک هکستر (Chauneu-La Roy Ladurie-Montailleu-Hexter) و... از این دستند. با این پیش‌ها، مکتب آنال به زودی توانست نفوذ قدرتمندی بر جریان تاریخ‌نگاری اروپائی باقی‌گذارد، آن را از روند کلاسیک و روایت‌گر پیشین خارج کند و به سمت عمیق شدن در تحلیل و توجه هر چه بیشتر به زندگی روزمره و سرگذشت مردمان عادی پیش برود. لذا نشریات آنال را باید به نوعی، آغازگر انسان‌شناسی تاریخی به حساب آورد که سه محور اساسی در آن به هم آمیخته‌اند: تاریخ اقتصادی - اجتماعی، تاریخ ذهنیت‌های انسانی و پژوهش‌های بین‌رشته‌ای. بدین نحو، تاریخ‌نگاری آنال در دهه‌های نخستین سده بیستم، تاریخ‌نگاران را فرا خواند تا تاریخ را از گونه‌ای دیگر بنگرند و بنویسند. در نگاه آن، تاریخ در سده‌های پیشین دچار فروبستگی در موضوع و روش شده بود و سرگذشت زندگی آدمی را باز نمی‌تاباند؛ بلکه در داستان شخصیت‌ها و رویدادهای مهم سیاسی خلاصه می‌شد. پس در نیمه دوم سده ۲۰، دانه‌ای که فور و همکارانش بلوخ و برودل کاشتند، جوانه زد و تاریخ‌نویسی از گونه‌ای دیگر بار و بر داد. شمار فراوانی تاریخ‌نویس نوشته شد: تاریخ کتاب، قلم، قفسه کتاب، توتون، رمز، نمک، ادویه، خون، نان، گریه، سکس، ملالت، لبخند و دست. به واقع، هر پدیده یا مفهومی که با هر جوهره و رنگی در زندگی آدمی جایی

داشت، موضوع تاریخ‌نگاری شد و گستره تاریخ همه آن‌چیزی قرار گرفت که پیکر و روان انسان با آن، درگیر است؛ چنان که گویی هر واژه فرهنگ لغت، شایسته تاریخ‌نگاری است. در این رویکرد، تاریخ‌نگاری جزئی *Micro historiography* مقامی بلند یافت و ساختن هر تصویر بزرگی از تاریخ، نیازمند داشتن تصاویری جزئی‌تر شد و بسا امر ناچیز انگاشته و فراموش‌شده‌ای با نور پژوهش تاریخی در پرتوی آفتاب افتاد. از جمله، نربرت ایس Elis در کتاب «فرایند تمدن» که بصورت تک‌نگاری تالیف کرد، حتی به جنبه‌های جزئی و به ظاهر کم‌اهمیتی چون: آب دهان انداختن، طرز بکارگیری چنگال، نوع نشستن بر صندلی و... پرداخت و از این مصادیق برای ارائه برخی نظریات تحلیلی استفاده نمود!^{۱۸}

تاریخ‌نگاری: با این که پدیده تاریخ‌گرایی بعد از عصر روشنگری مورد توجه تاریخ‌نویسان قرار گرفت؛ اما تا امروز تعریفی کامل از این مقوله وجود ندارد. در حقیقت، مکتب تاریخ‌نگاری *historicism* از دهه ۱۸۵۰ در آلمان با هدف پیشنگری تاریخی با کمک علوم اجتماعی پدید آمد. در واقع آن جنبشی با رویکرد تاریخی به علوم اجتماعی یا بررسی نقادانه بستر تاریخ به وسیله تفسیر متون با ایمان به اصل تکامل و ارائه راه حل برای آینده بود. اعتقاد به قانون تکامل تاریخ، رد فردگرایی در تاریخ و امکان پیش بینی آینده به یاری تفاسیر تاریخ از ارکان مهم تاریخ‌نگاری است.^{۱۹} ظاهراً این اصطلاح در سده ۱۹ توسط کارل منگر به بینش اقتصاددان آلمانی گوستاو اشمولر و از سر طعنه داده شد. سپس ارنست ترولچ با رساله «تاریخ گرائی و مسائل آن»، کارل مانهایم (*Schmuler--Menger*) *Mannheim*) با «تاریخ گرائی» و ماینکه با کتاب «منشاء تاریخ‌گرایی» به رواج آن دامن زدند. اصولاً بینش تاریخ‌گرایی بر این باور است که تمام نهادهای اجتماعی، اعتقادات مذهبی، آداب و رسوم و حتی ارزش‌های هر دوره، مخصوص همان دوران می‌باشند و دیگر برای ادوار بعدی قابل قبول و آشنا نیستند. هیچ جریانی اعم از فکری و عملی ماوراء زمان نیست. بنابر این هر مقطع تاریخی دارای مفهوم همسان با همان دوران می‌باشد و این مفهوم و معنی را با معیارهای اخلاقی و فرهنگی دوران حال نمی‌توان مورد بررسی و قضاوت قرار داد. تاریخ از قطعات متعدد تشکیل شده است؛ مثل: دوران باستان، قرون

وسطی و عصر جدید و هر قطعه منفرد دارای مفهوم خاصی می‌باشد که با قطعات دیگر در ارتباط نیستند. بدین سان، تاریخ دیگر خصلت تمامیت و کلی بودنش را از دست داده است، پس تاریخ به عنوان یک مجموعه متحدالشکل مورد قبول تاریخ‌گرایان نمی‌باشد.

از دهه ۱۹۸۰ تحت تأثیر جریان فکری پست مدرن، مکتب تاریخ‌نگاری نو با هدف تاریخ‌مندی متون و متن‌بندی تاریخ بوجود آمد. یعنی جنبشی انتقادی متکی بر نقش درجه اول مضامین و اهمیت بستر تاریخ در تفسیر و تاویل متون و روایات.^{۲۰} در این دوران با الهام از نقد کارل پوپر بر تاریخ‌نگاری مطلق و نظریات لویی آلتوسر (Popper-Althusser)، یک فیلسوف فرانسوی به نام میشل فوکو تاریخ را شکلی از دانش و ابزار شناخت و قدرت معرفی نمود، نه جریانی تکراری و زنجیره‌وار از رخدادهاى پیشین. بر خلاف پوپر که شهرتش به خاطر ارائه نظریه‌ای مبتنی بر رد تاریخ‌نگاری است و طی آن می‌گوید نمی‌توان در تاریخ تعمیم‌های کلی انجام داد و پیش‌بینی نمود؛ فوکو، از معدود متفکرانی است که با پژوهش و ژرف‌اندیشی در برخی از جنبه‌های فراموش شده یا کمتر پرداخته شده جامعه انسانی، دورنمایی جدید از انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی در بستر اندیشه معاصر پدید آورد. فوکو با بررسی وضعیت زندان‌ها، درمانگاه‌ها، تیمارستان‌ها و ارتباط آنها با علوم پزشکی و روانکاوی به دودمان پژوهی قدرت پرداخت. کار او بررسی حوزه‌های دانش و کاربست‌های اجتماعی و فنون قدرت بود و تألیفاتش در زمینه‌های خاص: «تاریخ سکس»، «تاریخ دیوانگی»، «تاریخ زندانها و جرائم حقوقی»، «نظم اشیاء» و... وی ضمن طرح نظریه عدم استمرار در تاریخ، هر جریان تاریخی را با بررسی یک مسئله آغاز کرده و به کمک مطالعات موردی تحلیل می‌نمود. بدون آنکه به رعایت دوره‌بندیهای مرسوم زمانی و مکانی پای‌بند باشد. مع‌هذا، تاریخ‌نگاری فوکو ملهم از نیچه است که با نظریه پیشرفت در تاریخ سر‌ناسازگاری دارد.^{۲۱}

در دهه ۱۹۹۰، جنبش تاریخ‌نگاری نوین با تأکید بر وابستگی متقابل ماهیت صور فرهنگی و نهادهای مدنی و کوشش در جهت تاویل مجدد متون و روایات بدون اولویت‌بندی، معیارهای کلی و متداول تاریخ را زیر سوال برد و باعث جدلی مناقشه‌آمیز در

محافل علمی و نهادهای تحقیقی شد. چندان که نظریه پرداز آمریکائی فرانسیس فوکویاما تحت تأثیر اندیشه غایت پیشرفت بشر هگل و پیش بینی پیروزی پرولتاریا در انتهای ادوار تاریخ از مارکس، فرضیه پایان تاریخ یا حرکت تاریخ به سوی استحاله نظام مند را مطرح نمود، ولی ژان بودریار با نگارش کتاب «توهم پایان» با آن مخالفت ورزید و آلن بنوا با الهام از اشنپنگلر به نظریه بازگشت تاریخ یا برآمدن قدرت‌های جدیدی چون مشرق زمین در آینده پرداخت^{۲۲}. چنانکه فیلسوف فرانسوی ژان لیوتار (Fokoyama-Bauderllard-Benois-Spengler-Lyotard) به نسبت گرائی Relativism در تاریخ اعتقاد یافت و هر گونه معیاربندی در تاریخ منجمله اخلاقیات، ارزش‌ها و تکامل را رد نمود.

بدین ترتیب، از زمانی که پساساختارگرایان به قرائت وضعیت نوشتاری متن بجای درک مفاهیم توجه زیادی نمودند، توانمندی و تأثیر شدید تاریخ در زندگی بشر مورد بحثی دنباله‌دار در بین متفکران معاصر واقع شد. از آنجا که هدف فلسفه تاریخ‌نگاری دنیوی تأکید بر تاویل متون و بررسی تحولات فرهنگی با ذهنیتی بی‌طرف بود؛ در نتیجه علم تاویل یا Hermeneutics با پویش‌های فلاسفه‌ائی نظیر: ویلهلم دیلتای، ادموند هوسرل، توماس هایدگر و سپس پل ریکور، ژاک دریدا، هانس گادامر (Dilthey-Husserl-Heideger-Ricoeur-Derida-Gadamer) و.. در راستای تنظیم کردن روش‌های خاص مطالعات انسانی و علوم نفسانی رشد یافت و بر متن‌شناسی و عدم گزاره نویسی اصرار ورزید. روش تاویل یا منطق هرمنوتیک در اصل از لغت «هرمس» Hermes و مصدر hermeneuein گرفته شده است. وظیفه هرمس در اسطوره‌شناسی مصری انتقال پیام‌های خداوند به بشر است و در اسطوره‌شناسی یونانی به عنوان فرزند زئوس باید آنچه را ورای فکر و اندیشه بشر جای دارد، به حوزه فکر و اندیشه او انتقال دهد، موجبات کشف رموز و معانی را فراهم سازد و سرانجام عالم غیب و شهادت را به هم بپیوندد. در فرهنگ اساطیری یونان باستان «هرمنویت» به کسی گفته می‌شد که سخنان کاهنه معبد دلفی را تفسیر می‌کرد. نیز هرمس اساطیر یونانی کاشف خط و زبان هم تلقی می‌شد؛ لذا به عبارتی دانش هرمنوتیک وظیفه تبدیل مباحث مافوق فهم بشر را به موضوعات قابل فهم نیز انجام می‌دهد.^{۲۳}

ولیکن، دیدگاه پست مدرنیسم دربردارنده این نظر بود که هر دوره را می‌توان از روی مجموعه ویژگی‌های مختص آن دوره، شناسایی نمود و چنین دوره‌ای را همراه شاخصه‌هایش می‌توان با شناخت کسانی که عملاً در آن دوره می‌زیستند، شناسایی نمود. لیکن تمام این موارد، مسائلی هستند که فقط به لحاظ فلسفی قابل مناقشه و مجادله برانگیزند. از طرفی، مکتب گفتمان، پیوندی آشکار با فرا مدرنیته دارد و پست مدرنیسم شامل دامنه گسترده‌ای از نظریه پردازانی چون: میشل فوکو، ژاک دیدردا، ژاک لاکان، ژان بودریار، ویلیام کانولی، ژان فرانسوا لیوتار، ریچارد رورتی (Lacan-Conolly-Rorty) و.. می‌شود؛ گرچه حتی مفهوم پست مدرنیسم کاملاً آشکار و تبیین شده نیست. به زبان ساده باید گفت؛ بر خلاف عصر سنت که دوران جمع‌گرائی، حاکمیت ارزش‌ها و اقتدار نهادهای خاص بود، عصر فرا مدرن دوران انسان‌گرائی، علم محوری و عقل‌پذیری تصویر می‌شود. در این مرحله، تاریخ دنیوی و عینیت‌گرا و در مسیر تکامل و حقیقت جستجو و مشاهده می‌شود. با این همه، دوره پست مدرن با خصائصی نظیر: نفی عقلانیت و فردیت، محو مرزبندی‌ها و تأکید بر تجربه جمعی اقتدارگریز، نظریات خوشبینانه تاریخ را رد کرده و هر گونه نظریه انتزاعی و کلی تاریخ‌نگاری را مردود می‌پندارد^{۲۴} لذا پست مدرنها به هر نوع تلاش برای معنادار کردن روند تاریخ بدبینند و درک مفهوم تاریخ و تفسیر آن را بی‌فایده تلقی می‌کنند.

به دلیل مخالفت شدید با تئوری‌های ساختگی و توجه جدی به نقد تاریخ، اینک برخی پژوهندگان از تاریخ موتور زمان ساخته‌اند و باب تحقیقات خاص را به کمک آمار و ابزار و روش‌های علوم تجربی باز نموده‌اند. چنان که در فرانسه، مکتب تاریخ زنجیره‌ای یا کمی Quantitative از مدارک آماری برای تحقیق بهره می‌گیرد که به آن روش کلیومتریک گویند، محققانی نظیر: فوگل، کوالچنکو، کاهک، اوبراین، مک کلاند (Kovalchenko-Kahk-O Brain-Mc Clelland) و.. از داده‌های آماری و اقتصادی برای تحلیل جریان‌های تاریخ سود می‌گیرند. البته این بدان معنی نیست که هر اقتصاددانی باید کارشناس تاریخ اقتصاد یا جامعه‌شناس باشد. بلکه مقصود آن است که مطالعه اقتصاد نظری و یا تجربی، چه

به عنوان پژوهشی دانشگاهی و چه برای ارائه سیاست، باید ریشه در تاریخ و چارچوب اجتماعی مورد نظر داشته باشد.^{۲۵} اگر چنین نشده بود، دانش اقتصاددانان در حد قرون وسطی و آگاهی از پیشینه اجتماعی و اقتصادی اروپای فئودال یا عصر مرکانتالیزم باقی می‌ماند. در حقیقت، اقتصاد دانان کلاسیک و سپس اقتصاددانان نوکلاسیک تا آنجا موفق بودند که می‌توانستند راهکار کلی برای حل مسائل اقتصادی را بر پیشینه تاریخی و شرایط متغیر اجتماعی استوار سازند.

فرجام سخن: هرچند پیشینه بحث ارزیابی تاریخ‌نگاری بشر به ۱۵۹۹ و کتاب «تاریخ تاریخ‌ها» هنری لاپوپلنیر (La Popelinier) (۱۶۰۸-۱۵۴۱) بر می‌گردد، لیکن تنها در چند دهه اخیر است که به موضوعی برای تتبع همگانی تبدیل شده و افزایش خودآگاهی مورخین و تشریح عینی ادبیات تاریخی را در پی داشته است. ضرورت توجه مورخ به ژرفای مسائل، تفسیر حقائق و استخراج قواعد از تاریخ باعث شده تا امروزه مورخین بیش از هر موردی، بر سر کشف جنبه‌های مختلف زندگی و منش انسان و سیر تکامل او به گفتمان بپردازند و با متد علمی و شیوه‌های نوین پژوهشی، حتی درصدد نوعی پیشگویی برای آینده برآیند. مشاهده شد که تاریخ‌نگاری در گذر زمان از سالنامک نویسی و شرح احوال به تاریخ‌پردازی در باب مسائل تمدنی و اجتماعی تبدیل شد و از نگرش دیکتاتورمآبانه به دیدگاهی دموکراتیک متمایل گردید. علاقه به تاریخ اجتماعی از سده ۱۸ و واکنش مکتب رانکه‌ای در برابر آن به همراه موج انقلابات سیاسی و اجتماعی سده ۱۹، باعث تحرک جامعه شناسانی نظیر: مورگان، راتزل، اسپنسر و.. همپای کوشش مورخان در حوزه جامعه شناسی تاریخی گردید تا جائی که به آزادی تاریخ و مورخ منتهی گشت. پس از تلاش مورخین دانشور سده‌های ۱۸ و ۱۹ در غرب، مکتب آنال استخراج تاریخ تحلیلی و جزئی، بکارگیری روش‌های نوین و تحلیلهای مستند و مستدل علمی و تجربی را در تاریخ‌نویسی مرسوم گردانید. لذا از نیمه سده ۲۰، جهان شاهد ایجاد موسسات پژوهشی تاریخ، افزایش تالیفات تاریخی در زمینه‌های مختلف، رشد کمی دانشجویان رشته تاریخ و سرمایه‌گذاری کلان در امر تحقیقات تاریخی، برپائی همایش‌های میان رشته‌ای، نشر

مجلات و نرم‌افزارها، تدوین پایان‌نامه در دانشگاه‌های کشورها، تاسیس کمیته بین‌المللی علوم تاریخ و... بوده است. حتی در مشرق زمین نیز، ده‌ها موسسه به فعالیت‌های تحقیقی تاریخ‌نگارانه مشغولند. علاقه روزافزون عامه مردم به تاریخ و تأکید دولت‌ها در بهره‌وری از آگاهی‌های تاریخی، خواه به جهت مصالح سیاسی و خواه با انگیزه‌های دموکراتیک و روشنگرایانه، باعث رشد فزاینده پژوهش‌ها و تالیفات متنوع تاریخی شده است. به طوری که در کشورهای پیشرفته، مورخان در بسیاری از معضلات و چاره‌جویی‌های داخلی طرف رایزنی قرار می‌گیرند. در نتیجه، با توجه بدین شواهد جای امید است آینده‌ای درخشان در زمینه تاریخ‌نویسی و بهره‌وری بجا از تاریخ رقم بخورد.

این حجم وسیع پویشها، نشانگر آینده‌ای درخشان برای تاریخ‌نگاری می‌باشد، مشروط به این که روز به روز بر میزان آگاهی و فعالیت تاریخ‌نگاران افزوده شود و به دور از تحمیلات و تعصبات، با بینش علمی و بی‌طرفانه آثار متعددی را پدید آورند. انتظار آن است که در ایران هم تاریخ‌نویسی جامع و کاربردی، با کمک کلیه مراکز پژوهشی از طریق نقد اسناد و متون رواج یابد، و دانشگاه‌ها به تربیت متخصصین واقعی در رشته تاریخ موفق گردند. افزایش کمی دانشجویان و کارشناسان تاریخ، گر چه امیدوار کننده است، ولی در حقیقت افزایش کیفی و ارتقاء سطح آگاهی و توانمندی متخصصان تاریخ است که ضرورت بیشتری دارد و اگر به آن توجه نشود، باز هم تاریخ دوستان و تاریخ‌خوانان ناگزیر خواهند بود به نوشته‌های صرفاً بازاری و آثار جانبدارانه غیر ایرانیان رجوع نمایند. در حالی که هنوز حجم عظیمی از فعالیت‌های ضروری و انجام نیافته در قلمروی تاریخ‌نگاری ایران وجود دارد که وظیفه انجام و تکمیل آنها با مورخان آینده ایران زمین است.

یادداشت‌ها

- ۱- آدمیت، فریدون: تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، چاپ اول، تهران، روشنگران، ۱۳۷۵، صص ۲۱۸-۲۱۶.
- ۲- بقائی(ماکان)، محمد: شرح و بررسی تاریخی ایلید، چاپ اول، تهران، روزنه، ۱۳۸۲، صص ۲۳۹ و ۲۴۱.
- ۳- رز، اچ، جی: تاریخ ادبیات یونان؛ ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، صص ۴۲۶- دوران، ویل: تاریخ تمدن، ترجمه صارمی / پاینده / طاهری، چاپ ۳، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، (۱۳۷۱) ج ۲، صص ۱۶۲.
- ۴- سارتن، جرج: مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار چاپ ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۱۲۴.
- ۵- توسیدید: تاریخ جنگ‌های پلوپونزوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، صص ۳۵-آدمیت: تاریخ فکر، صص ۲۳۳.
- ۶- بدیع، امیرمهدی: یونانیان و بربرها، ترجمه احمد آرام، چاپ ۱، تهران، کتاب پرواز، ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۰- یاسپرس، کارل: آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، چاپ ۱، خوارزمی، ۱۳۶۳، صص ۹۸.
- ۷- سارتن: مقدمه بر تاریخ علم، ج ۱، صص ۲۲۶؛ کاریک، جیمز: امپراطوری بیزانس، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ ۱، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، صص ۶۳-۶۲.
- ۸- ابجدیان، امرالله: تاریخ ادبیات انگلیس، چاپ ۲، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۳۲۱.
- ۹- ساماران، شارل(ویراستار): روشهای پژوهش در تاریخ، ترجمه گروهی، چاپ ۱، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۰، ج ۲، صص ۲۳۱/ ج ۴، صص ۵۵.
- ۱۰- دوران: تاریخ تمدن، ج ۵، صص ۵۷۸، هایت، گیلبرت: ادبیات و سنتهای کلاسیک، ترجمه محمدکلباسی / مهین دانشور، چاپ ۱، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، ج ۱، صص ۲۱۴.
- ۱۱- هایت: همان ماخذ، ج ۱، صص ۴۰۰.
- ۱۲- هایت: همان، ج ۱، صص ۳۳۸.

- ۱۳- آریگی، پل: ادبیات ایتالیائی، ترجمه عباس آگاهی، چ ۱، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۹، ص ۶۷.
- ۱۴- سیدحسینی، رضا: فرهنگ آثار، چ ۱، تهران، سروش، ۸۰-۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۰۶۰- نوذری، عزت‌الله: فلسفه تاریخ، روش شناسی، تاریخ نگاری، چ ۱، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۶.
- ۱۵- جهانگرد، نسرین: مکتب آنال، شیوه تاریخ و تاریخ‌نگاری ساختاری معاصر، چ ۱، تهران، جامی، ۱۳۷۷، صص ۵۷-۵۶.
- ۱۶- اتحادیه، منصوره: بینش و روش در تاریخ نگاری معاصر، چ ۱، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵، ص ۲.
- ۱۷- رادمنش، عزت‌الله: مکتبهای تاریخی و تجدیدگرایی تاریخ، چ ۱، تهران، موسسه پیک ستاره دانش، ۱۳۷۹، صص ۱۲۹ و ۱۳۴.
- ۱۸- برک، پیترو: تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، چ ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۸۳.
- ۱۹- نوذری: فلسفه تاریخ، روش شناسی، تاریخ نگاری، ص ۵۰۴.
- ۲۰- نوذری: همان ماخذ پیشین، ص ۴۵۵.
- ۲۱- نوذری: همان ماخذ پیشین، ص ۴۵۶؛ جهانگرد: مکتب آنال، ص ۹۱.
- ۲۲- رضوی، مسعود: پایان تاریخ، سقوط غرب و آغاز عصر سوم، چ ۱، تهران، شفیعی، ۱۳۸۱، صص ۹ و ۱۱.
- ۲۳- ر. ک: پالمر، ریچارد: علم هرمنوتیک، نظریه ی تاویل در فلسفه های شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، چ ۱، تهران، هرمس، ۱۳۷۷، صص..
- ۲۴- نوذری، عزت‌الله: صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته بسترهای تکوین تاریخی و زمینه های تکامل اجتماعی، چ ۱، تهران، نقش جهان، ۱۳۷۹، ص ۳۶۷- ساتگیت، بورلی:

- تاریخ چیست؟ دورنماهای باستانی، مدرن و پست مدرن؛ ترجمه رویا منجم، چ ۱، تهران، نگاه سبز، ۱۳۷۹، ص ۲۲.
- ۲۵- برک: همان ماخذ، ص ۴۶؛ ریکور، پل: زمان و حکایت... ترجمه مهشید نونهایلی، چ ۱، تهران، گام، ۱۳۸۳، ص ۱۸۱.